

شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر (۵)

دکتر علی اشرف صادقی

برای دلالت بر مکان به کار رفته است. شگفت است که خود دکتر معین (همانجا) کلماتی را که این «-ی» به آنها ملحق می‌شود به دو دسته تقسیم کرده: یکی کلمات بسیط، دیگر «اسم فاعل‌های مرخم» یا «صفات فاعلی مختوم به ادات»؛ و دسته اول را نیز دو بخش کرده است: یکی صفات مطلق یا فاعلی، مانند، قناد، دباغ، عطار؛ دیگر سایر اسمها، مانند سنگک، تافتون، لواش.

مختصر دقتی در ترکیبات «سنگکی، تافتونی و لواشی» نشان می‌دهد که این کلمات معنایی جز دکان سنگکی، دکان تافتونی و دکان لواشی ندارند و بنابراین نمی‌توان «-ی» آنها را «-ی» حاصل مصدر دانست. به نظر نگارنده کلمات مختوم به «-ی» که معنی مکانی دارند از دو منشأ گرفته شده‌اند. یک دسته کلماتی هستند که «-ی» آنها «-ی» حاصل مصدر است، مانند شیرینی‌پزی، قصابی، و غیره؛ دسته دوم کلماتی که «-ی» آنها پسوند نسبت است، مانند سنگکی، چلوکبابی، و غیره. در دسته اول از باب ذکر عمل و اراده محل عمل - نه آنطوریکه معین نوشته «ذکر محل و اراده عمل و شغلی که در آن انجام گیرد» - از کلمه‌ای که حاصل مصدر یا اسم عمل است مکان این عمل اراده شده است. در دسته دوم از «-ی» نسبت که معنی آن کلی است معنی مکان اراده شده، چنانکه در موارد دیگر، از آن معنی فاعلی، مفعولی و معانی متعدد دیگر پیدا شده است که بعداً مورد بحث ما قرار خواهد گرفت.

در مورد دسته اول یعنی حاصل مصدرها باید به این نکته توجه داشت که در اینجا نیز مانند سایر حاصل مصدرها یا اسم عملهایی که در فارسی معاصر ساخته می‌شوند، این ترکیبات غالباً مرکب از یک اسم به اضافه یک بن (ماده) فعل و پسوند «-ی» هستند که یکجا و در یک مرحله ساخته شده‌اند و نه آنکه پسوند «-ی» به صفات شغلی مرکب از اسم و بن فعلی ملحق شده باشد. مثلاً «خشک‌شویی» یکجا از «خشک+شو+ئی» ساخته شده و از «*خشک‌شو» و «ئی» ترکیب نشده است، زیرا کلمه‌ای به

در شماره گذشته از پسوندهای مکان در فارسی معاصر گفتگو شد. در آن مقاله هشت پسوند مورد بررسی قرار گرفت، ولی از بحث از یک پسوند دیگر دال بر مکان، یعنی پسوند «-ی»، غفلت شد که اینک قبل از گفتگو از «پسوندهای محافظت و دارندگی» به بررسی آن می‌پردازیم.

(۲۰) «-ی» (=i-)

این پسوند در کلماتی مانند «بقالی، نانوانی، قصابی، قنادی، دوزندگی» و غیره، به معنی دکانی که در آنجا عمل بقالی، نانوانی، قصابی، قنادی و دوزندگی انجام میگیرد دیده می‌شود. دکتر معین (اسم مصدر - حاصل مصدر، ص ۹۵) باین کلمات را «باین حاصل مصدر» دانسته و در این باره چنین نوشته است: «من باب ذکر محل و اراده عمل و شغلی که در آن انجام گیرد. بعضی تصور کرده‌اند که این یای نسبت است. مثلاً (در اصل: مثل) «قنادی» یعنی دکان متسوب به قناد، ولی قنادی اصلاً به معنی شیرینی‌پزی است و مجازاً من باب ذکر محل و اراده عمل و شغلی که در آن انجام گیرد استعمال شده، و همان به مکان و دکان اطلاق گردیده است».

در اینکه بسیاری از اینگونه کلمات معنی مصدری نیز می‌دهند و گاهی نیز به آن معنی به کار می‌روند تردیدی نیست. مثلاً کلمات دوزندگی، قصابی، قنادی، عکاسی، سمساری و غیره در عبارتهایی مانند «احمد قصابی (سمساری...) می‌کند» در نقش حاصل مصدری به کار رفته‌اند. پایه این کلمات به تعبیر معین «صفت مطلق یا فاعلی» است، اما کلماتی نیز هست که «-ی» به آنها ملحق شده و به صورت اسم به کار می‌روند، اما معنی فاعلی ندارند، مانند «چلوکباب، حلوا، تعویض روغن»، و غیره که پس از الحاق «-ی» به آنها به شکل «چلوکبابی، حلوانی و تعویض روغنی» در می‌آید و اصلاً معنی حاصل مصدری از آنها فهمیده نمی‌شود. «-ی» این کلمات بی‌شک در اصل «-ی» نسبت است که

صورت * «خشک شو» در زبان فارسی وجود ندارد.

مثالهای این نوع ترکیبات فراوان است. در اینجا به ذکر چند نمونه اکتفا می شود: دامپروزی، مرغداری، اتوشویی، عمده-فروشی، مسافربری (بنگاه)، امانت فروشی، رنگ و روغن کاری، مسلسل سازی، پنبه پاک کنی (کارخانه)، برنج کوبی (کارخانه)، دستشویی، شهربانی، دادگستری، بهداشتی.

مثالهای کلماتی که با «-ی» نسبت ترکیب شده اند و صفت شغلی نیستند (علاوه بر مثالهایی که ذکر شد) عبارت اند از: لبنیاتی، سانداویچی، کبابی، الکتریکی، تولیدی، نهارخوری (سالن)، تعاونی، آپاراتی، پنچری (مغازه پنچرگیری)، و احتمالاً کلاتری.

از نظر معنایی می توان معنی «-ی» در تمامی مثالهای مورد بحث را بشکل زیر دسته بندی کرد: ۱) مکان عرضه محصول يك عمل: شیرینی فروشی، نانوائی؛ ۲) مکانی که خود عمل در آنجا انجام می گیرد: نهارخوری، تعویض روغنی، تولیدی؛ ۳) مکان عرضه مطلق يك محصول: سنگگی، کبابی، حلوائی، لبنیاتی؛ ۴) محل عرضه خدمت (سرویس) مرتبط با پایه کلمه: آپاراتی، مکانیکی، پنچری؛ ۵) هر نوع مکان مرتبط با معنی کلمه پایه: بیرونی (در خانه های اشرافی قدیم مکانی که در بیرون محوطه منزل مسکونی قرار داشت و برای پذیرایی مهمانان مورد استفاده قرار می گرفت)، اندرونی (محل مسکونی در خانه های اشرافی قدیم، در مقابل بیرونی)، چهار دیواری^۱.

«-ی» در بند ۱ و مثال «نهارخوری» از بند ۲ یاء مصدری و بقیه «-ی» ها، «-ی» نسبت است.

پسوند «-ی» نسبت در يك مورد دیگر نیز مکان را نشان می دهد و آن در ترکیباتی است که پایه، کلمه یا گروه کلمه ای دال بر مفهوم فاصله باشد. مثلاً کلمات و گروههای «نزدیک، ده قدم، بیست متر» و غیره هنگام الحاق «-ی» به آنها به شکل «نزدیکی، ده قدمی، بیست متری» در می آیند که در عبارتهایی مانند «در نزدیکی تهران»، «در ده قدمی یا بیست متری خانه ما» و نظایر آنها صریحاً معنی مکانی دارند: نزدیکی یعنی «محل نزدیک»؛ ده قدمی یعنی «جایی که تا محل مورد نظر گوینده ده قدم فاصله دارد» و غیره.

دو پسوندهای محافظت و دارندگی و شغل

در این بخش از پسوندهایی گفتگو می شود که دلالت بر مفاهیم محافظت و دارندگی و شغل دارند و اساساً اسم شمرده می شوند. اما بعضی پسوندهای دیگر نیز هستند که این مفاهیم را می رسانند، ولی مشترك میان مقوله اسم و صفت هستند. این پسوندها نیز می توانند در این مبحث که به پسوندهای اسم ساز اختصاص دارد مورد بررسی قرار بگیرند.

۲۱) «-بان»

این پسوند به انواع اسمها می چسبد و بر معانی مختلفی که به هم نزدیک هستند دلالت می کند، به این شرح:

الف) به اسمهای مکانها، جانوران و اشیاء ملحق می شود و معنی محافظ و نگاهدارنده آن مکانها یا جانوران و اشیاء را می رساند، یا انجام دهنده عملی را که در آن مکان یا با آن جانوران و اشیاء انجام می گیرد نشان می دهد. بیشتر ترکیباتی که به این شکل ساخته می شوند شغل و حرفه را نشان می دهند و اسمند: آسیابان، باغبان، جالیزبان، جنگلبان، دربان، دروازه بان، دشتبان، زندانبان، شتربان، فیلیان، قایق بان، کشتی بان، گرمابه بان، مرزبان.

«-بان» در دو کلمه «سایه بان» (سایبان) و «بادبان» نیز دارندگی و محافظت را نشان می دهد، اما نه در معنی خاص نگهداری و سرپرستی چیزی. سایه بان وسیله ای است که سایه را در جایی نگه می دارد و بادبان وسیله ای است که باد را در خود نگه می دارد.

ب) در الحاق به چند اسم معنی به معنی کننده و ورزنده و دارنده است: نگهبان، پاسبان، دیده بان و مهربان.

«-بان» در نگهبان و پاسبان ظاهراً به جای «دارنده» و «دار» به کار رفته است و می توان گفت که نگهبان با فعل «نگه (نگاه) داشتن» (به معنی حفظ و مراقبت کردن) و پاسبان با فعل «پاس داشتن» ارتباط دارد^۲. در مهربان «-بان» در اصل به معنی دارنده یا ورزنده (دارنده مهر، ورزنده مهر و محبت) است و این کلمه ظاهراً با فعلی ارتباط ندارد.

دیده بان از «دید» و «-بان» ساخته شده و مصوت e- در میان پایه و پسوند که در خط با «e» نشان داده می شود، مصوت میانجی است که در مهربان به صورت a- و در ارجمند به شکل o- به کار رفته است.^۳ دیده بان به معنی کسی است که عمل «دید» (دیدن و مراقبت کردن) را انجام می دهد. نگهبان و پاسبان علاوه بر مفهوم شغلی به معنی اصلی لغوی خود (مطلق نگاهدارنده و پاسدارنده) نیز به کار می روند. مهربان نیز اصلاً صفت است و کاربرد اسمی آن جنبه ثانوی (انتقال از مقوله اسم به صفت) دارد.

در سالهای اخیر با پسوند «-بان» چند کلمه جدید ساخته شده که عمدتاً به عنوان درجات نظامی به کار می روند. این کلمات عبارتند از: گروهبان (معادل sergeant انگلیسی، که خود سه مرتبه گروهبان یکمی، گروهبان دومی و گروهبان سومی دارد)، گروهبان به معنی محافظ و سرپرست گروه است، اما در ارتش کسانی که زیر نظر گروهبانها کار می کنند گروه نامیده نمی شوند؛ دریابان که فرهنگستان اول آن را در برابر امیرالبحر ۲ (آدمیرال ۲ یا vice-admiral انگلیسی) به کار برده است. بعد از دریابان

دریاسالار (امیرالبحر ۱ یا admiral) و قبل از آن دریدار (امیرالبحر ۳ یا rear-admiral انگلیسی و contre-amiral فرانسه) قرار دارد؛ نوابان به معنی ستوان نیروی دریایی؛ خله بان در برابر «طیاره چی» سابق که ظاهراً از «خله» به معنی پارو! (یا از خلأ؟) ساخته شده است؛ دژبان که در لغت به معنی محافظ دژ و قلعه است اما در اصطلاح ارتشیان به معنی پلیس نظامی به کار می‌رود؛ سوزن بان که در راه آهن به معنی کسی است که در مواضع انشعاب خطوط راه آهن متصدی متصل کردن ریلهایی است که سرهای آنها آزاد است تا قطار بتواند از خطی به خط دیگر منتقل شود؛ سیمبان، مأمور محافظت و تعمیر سیمهای برق.

دوازده زیر نیز از فارسی قدیم گرفته شده اما در معانی جدید به کار رفته‌اند؛ دروازه بان که در قدیم به معنی نگهبان دروازه شهر بوده، اما امروز آن را معادل «گلر» انگلیسی و به معنی کسی به کار می‌برند که کار او محافظت «دروازه» (گل goal) از ورود توپ به داخل آن است؛ پاسبان که در قدیم به معنی نگهبان شب بوده اما فرهنگستان اول آن را در برابر آژان فرانسوی (آجان عامیانه که هنوز نیز به کار می‌رود) برگزیده است.

کلمات ساریان، شبان، گریبان، میزبان و حتی خلیان امروز بسیط شمرده می‌شوند.

این پسوند يك صورت «-وان» نیز دارد که در فارسی معاصر تنها در کلمه «سروان» دیده می‌شود که ترجمهٔ captain انگلیسی و capitaine فرانسه است و خود از caput لاتینی به معنی «سر» گرفته شده است. با اینهمه سروان از نظر عموم فارسی‌زبانان شفاف نیست و بسیط شمرده می‌شود.^۲

غیر از کلمات فوق، که عمدتاً در دستگاههای واژه‌سازی رسمی ساخته شده‌اند، در فارسی معاصر کلمهٔ جدیدی با «-بان» ساخته نمی‌شود و معمولاً به جای آن از پسوند «-دار» که در سطور آینده از آن بحث خواهد شد استفاده می‌شود.

۲۲ «-چی»

این پسوند که از ترکی گرفته شده به اسمهای اشیاء و جایها و گاه اسمهای معنی ملحق می‌شود و بر معانی ذیل دلالت می‌کند:

(۱) به نام مواد و محصولات و تولیدات ملحق می‌شود و بر فروشنده یا تولیدکنندهٔ این مواد و محصولات دلالت می‌کند؛ آهنچی، ابریشم چی، پوستچی، توتونچی، جورابچی، چاپچی، چرخچی (کسی که چرخ خیاطی می‌فروشد)، چرمچی، حریرچی، دخان چی (دخان = توتون و تنباکو)، دستمالچی، دگمه‌چی، دواچی، ساعتچی، شالچی، شانه‌چی، فتوره‌چی (پارچه فروش)، فرشچی، قدکچی، کتابچی، لباسچی، یراقچی.

(۲) به نام اماکن و مؤسسات ملحق می‌شود و بر شخصی دلالت

می‌کند که در این جاها شاغل است: اطلاعات چی (کسی که در روزنامهٔ اطلاعات کار می‌کند)، دارائی چی، دادگستری چی، شهرداری چی، کافه‌چی، گمرکچی، مالیه‌چی، معدنچی، رستوران چی.

«-چی» در این استعمال عامیانه شمرده می‌شود.

(۳) به نام ابزارها و وسایل زندگی و نیز بعضی حیوانات ملحق می‌شود و شخصی را نشان می‌دهد که شغل یا فعالیت دائمی او کار با این وسایل یا حیوانات است: تفنگچی، تلفنچی، تلگرافچی، توپچی، چراغچی (کسی که در اماکن متبرکه یا سایر جاها متصدی روشن کردن چراغها است) خرکچی، درشگه‌چی، سورچی (= درشگه‌چی)، شیپورچی، قاطرچی، گاری چی.

(۴) به بعضی اسمهای معنی می‌پیوندد و شغل یا فعالیت دائمی و سرگرمی مستمر کسانی را نشان می‌دهد که با مفهوم یا مصداق این اسمها سروکار دارند: ادبیات چی، قاچاقچی، قروقچی، مطبوعات چی.

کلماتی مانند جارچی، چایچی، سانسورچی، شکارچی، کنترل چی، و نظافت چی نیز که «-چی» در آنها معادل «-گر» است نیز در همین مقوله قرار می‌گیرند (رک. نشر دانش، سال ۱۱، ش ۴، خرداد و تیر ۱۳۷۰، ص ۱۸-۱۷).

دو کلمهٔ ادبیات چی و مطبوعات چی عامیانه شمرده می‌شوند. چند کلمه از کلمات ساخته شده با «-چی» از نظر معنایی با معنایی که ساخت صرفی این کلمات باید بر آن دلالت کند اندکی تفاوت دارند، مانند قهوه‌چی که باید به معنی تولیدکننده یا فروشندهٔ قهوه باشد، اما به معنی متصدی قهوه‌خانه است، یا پستچی که باید به معنی کسی باشد که در ادارهٔ پست کار می‌کند، اما به معنی نامه‌رسان است.

کلمهٔ «آبدارچی» با پایهٔ خود یعنی «آبدار» به يك معنی است و «-چی» در اینجا با «-دار» يك وظیفه را ایفاء می‌کنند، اما در زبان

حاشیه:

(۱) پسیکوف (واژه‌سازی فارسی معاصر، ص ۷۲ به نقل از ساوینا، «انواع واژه‌سازی جائی نامهای ایران»، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۱۵۶ و ۱۷۰) «-ی» جائی- نامهای «خسروی» (در غرب ایران)، «اسکندری» (در مرکز ایران)، «یاقوتی» (در خراسان) و «باباخانی» (در خوزستان) را مفید معنی مکان می‌داند. مصطفی مقربی (سخن، سال ۲۶، ش ۴، اسفند ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)، ص ۴۲۵)، «-ی» در کلمات «مرغدانی، سگدانی، زیبالهدانی، ناندانی» را نیز «برای مکان» می‌داند.

(۲) «رصدبان» به معنی منجم در متون قدیم نیز احتمالاً از «رصد کردن» (ستارگان) گرفته شده است. همچنانکه «نخجریان» به معنی شکارچی از «نخجیر کردن» مأخوذ است.

(۳) دیده‌بان در متون قدیم به شکل «دیدبان» نیز ضبط شده است. (۴) اما در فارسی محاوره‌ای افغانی، «-بان» به شکل «-وان» به کار می‌رود: باغوان، آسیاوان، گلهوان، موتوروان [موتور به معنی اتوموبیل است و از motor انگلیسی گرفته شده است]، گادی‌وان [ظاهراً به معنی گاری چی] [نگهت سعیدی، دستور زبان معاصر دری، ص ۱۰۰].

معاصر «آبدار» کمتر به کار می‌رود. در حقیقت «چی» به قیاس با سایر کلمات مختوم به «-چی» به آبدار اضافه شده است. پسوند «-چی» در موارد فوق تقریباً زایا است و کلیه کلمات مختوم به «-چی» اسم هستند.

۲۳ «دار»

اکثر مؤلفان دستورهای زبان فارسی «دار» را پسوند به شمار نیاورده‌اند. نخستین بار فیلات (دستور عالی زبان فارسی، ص ۴۰۹) «دار» را در مبحث پسوندها مورد بررسی قرار داده و درباره آن چنین نوشته: «دار بن امر فعل «داشتن» به معنی to have است و در ترکیبات (compounds) معمولاً به معنی holder (دارنده، در تصرف دارنده) و keeper (دارنده، نگهداری کننده، متصدی) است، چنانکه در «پیشانی‌دار» (= خوشیخت)، «آبدار» (کسی که متصدی چای و غلیان است)، «حصه‌دار» (سهیم و شریک)».

از سه مثالی که فیلات نقل کرده، يك مثال (آبدار) کلمه شغلی است، ولی دو مثال دیگر جنبه شغلی ندارند و «دار» در آنها در معنی اصلی فعل داشتن یعنی در تصرف و اختیار و تملك داشتن به کار رفته است.

همزمان با فیلات، نجم الغنی خان (نهج‌الادب، ص ۶۰۵) نیز در مبحث «حروفی که افاده معنی محافظت کنند» از «دار» بحث کرده و به نقل از رساله عبدالواسع [هانسوی] و نفایس اللغات کلمات پرده‌دار و راهدار و چوبدار (کسی که در درگاه سلاطین و وزرا چوب زرین یا سیمین در دست دارد) را به عنوان مثال برای آن آورده است. نجم الغنی سپس افزوده: «و بعض (= بعضی) گفته‌اند که به معنی دارنده نیز آمده، چون زردار و مالدار و این معنی راجع به معنی اول [!] است [ظاهراً معنی اصلی فعل داشتن یعنی مالک و دار بودن مراد است] و جگردار و جلودار، آن که عنان اسب گرفته همراه رود، و جهان‌دار و خبردار و خانه‌دار و خزانه‌دار و سلیح‌دار (در اصل: سلخ) و بهله‌دار (بهله دستکش چرمی میرشکاران است) و آبدار و آئینه‌دار و تاب‌دار و امانت‌دار و باردار و پاسدار و تاجدار و تحصیلدار و جاندار و خویشان‌دار و داغدار و دعوی‌دار و کامدار و دمدار و دنباله‌دار و دماغ‌دار و رازدار و ورع‌شده‌دار و رکابدار و غیره.»

چنانکه دیده می‌شود عبارت نجم الغنی روشن نیست و معلوم نیست مثالهایی که بعد از «جگردار» آورده مربوط به معنی اصلی فعل «داشتن» است یا مثالهای «دار»، پسوند محافظت. مؤلف برهان قاطع مثالهای ترکیب شده با «دار» را به دودسته تقسیم می‌کند و همین تقسیم‌بندی راه را برای تشخیص «دار»، عنصر شغل ساز، می‌گشاید. ذیل «دار» می‌نویسد: «به معنی دارنده

باشد، وقتی که با کلمه‌ای ترکیب شود، همچو زردار و مالدار. به معنی نگه‌دارنده و محافظت کننده هم هست، همچو راه‌دار و کفش‌دار». کلمات راه‌دار و کفش‌دار بیشک کلمات شغلی هستند و به همین جهت مؤلف برهان آنها را از سایر کلمات ترکیب شده با «دار» جدا کرده است.

بی‌تردید کلمات پولدار، پدرومادردار، تب‌دار، حقدار، داغدار، ریشه‌دار، سرمایه‌دار، قرضدار، و غیره با کلمات کتابدار، کفشدار، تحصیل‌دار، خزانه‌دار، و غیره تفاوت دارند. در کلمات دسته اول «دار» از فعل «داشتن» به معنی مالک و دارا بودن است، اما از کلمات دسته دوم معنی شغل و حرفه فهمیده می‌شود. برای اینکه دریابیم آیا «دار» در این معنی پسوند است یا نه بهتر است ابتدا به تحلیل معنایی این کلمات بپردازیم.

بعضی کلماتی که «دار» در آنها شغل را نشان می‌دهد عبارتند از: آبدار، انباردار، استاندار، باغدار، بخشدار، پاسدار، پرده‌دار، ترازو‌دار، جامه‌دار، حمله‌دار، دالاندار، دریادار، تحصیل‌دار، تحویلدار، راهدار، رکابدار، سرایدار، سپهدار، شتردار، شهردار، کتابدار، کاردار، کفشدار، کلیددار، گاراژدار، گله‌دار، فرماندار، قباندار، کاروانسرا‌دار، مکتب‌دار، خزانه‌دار، سلاحدار، حسابدار، چوبدار، چاروادار، دفتردار، سرحددار، صندوقدار، دهدار.

این ترکیبات از نظر معنای اسمی که در آنها پایه قرار گرفته به گروههای زیر تقسیم می‌شوند:

۱) ترکیباتی که پایه آنها نام عمومی يك مکان است، مانند استان، انبار، باغ، بخش، خانه، خزانه، دالان، ده، دفتر، راه، سرای، سرحد، شهر، کاروانسرا، گاراژ، مکتب.

۲) ترکیباتی که پایه آنها نام يك شیء منقول یا نام يك حیوان یا گروهی از حیوانات است، مانند پرده، ترازو، جامه، رکاب، سلاح، صندوق، قبان، کتاب، کلید، کفش، چاروا، شتر، گاو، گله.

۳) کلماتی که پایه آنها يك اسم معنی یا اسم عمل است، مانند پاس، تحصیل، تحویل، حساب، حمله، فرمان، کار.

در ترکیبات دسته اول «دار» به دو معنی به کار رفته است: الف) به معنی نگه‌دارنده و محافظت کننده، مانند انباردار، دالاندار (محافظ و سرایدار دالان در کاروانسرا یا گاراژ)، راهدار (محافظ راه و جاده)، سرایدار، سرحددار.

ب) به معنی انجام‌دهنده کارها یا خدماتی که در این مکانها انجام می‌گیرد، مانند باغدار (کسی که باغی را در اختیار دارد و از راه کشاورزی در آن زندگی می‌گذراند)، خزانه‌دار (کسی که متصدی نگهداری و حفظ پول و اوراق بهادار مؤسسه‌ای است)، خانه‌دار (کسی (زنی) که در خانه است و خدمات مربوط به اهل خانه را انجام می‌دهد)، دفتردار، گاراژدار، مکتب‌دار. در کلمات استاندار، بخشدار، دهدار و شهردار نیز همین معنی تصدی و

سرپرستی و انجام خدمات دیده می شود.

در ترکیبات دسته دوم نیز «دار» دو معنی دارد:

الف) در تعدادی از ترکیبات به معنی نگهدارنده و محافظ است، مانند جامه دار (کسی که در حمامهای عمومی سابق متصدی نگاهداری لباسهای کسانی بود که به حمام می رفتند)، چاروادار، رکابدار (کسی که پای رکاب مرکب بزرگان ایستاده و متصدی سوارشدن آنان بود)، سلاحدار، صندوقدار، کفشدار، کلیددار (کسی که کلید ساختمان یا مؤسسه یا مکان متبرکی در دست او است).

ب) به معنی انجام دهنده خدماتی که با مصداق کلمات پایه انجام می گیرد، مانند ترازودار، قباندار، کتابدار.

در میان این ترکیبات مثالهایی هست که به دو معنی به کار می روند، مانند گله دار، گوسفنددار و غیره. این کلمات گاهی در معنی مالک گله و گوسفند به کار می روند که در این صورت «دار» در آنها در معنی مالک (از فعل داشتن به معنی مالک و دارا بودن) به کار رفته و پسوند نیست. گاهی نیز به معنی سرپرست و محافظ گله و گوسفند و به معنی چوپان به کار می روند که در این صورت از نظر معنی در مقوله الف همین بند قرار می گیرند.

کلمه «چویدار» نیز به معنی کسی است که شغلش خرید و فروش گوسفند است. بنابراین از نظر معنایی در مقوله «ب» قرار می گیرد، هر چند با این مقوله اندکی تفاوت معنی دارد. نیز ممکن است «دار» را در آن به معنی مالک گرفت. پایه این کلمه امروز مستعمل نیست، اما احتمالاً با جزء اول کلمه «چوپان» ارتباط دارد.

ترکیبات دسته سوم از نظر معنی یکدست نیستند. در بعضی از آنها «دار» به معنی انجام دهنده عملی است که پایه بر آن دلالت دارد، مانند پاسدار، تحصیلدار (کسی که عمل تحصیل یعنی جمع آوری مالیات را انجام می دهد) حسابدار. اما تحویلدار به معنی کسی است که جنسی یا چیزی را به او تحویل می دهند تا در مواقع لزوم از او تحویل بگیرند یا برای تحویل به دیگری به او حواله دهند. جمله دار به معنی سرپرست کاروان حجاج است. دهخدا و معین این کلمه را ضبط نکرده اند، اما به نظر می رسد که «-ه» (=e-) در پایه این ترکیب مصوت میانجی باشد که به مناسبت جمع شدن سه صامت «م، ل، د» پشت سرهم به کلمه افزوده شده است. بنابراین اصل آن باید «حمل دار» باشد. مویذ این حدس ضبط فرهنگ نظام است که کلمه را به شکل «حملدار» ضبط کرده است. «حمل» به معنی «بار» است که در عربی حمل تلفظ می شود. پس حمل دار یعنی متصدی حفظ بارها [ای حجاج]. بدین ترتیب این ترکیب از دسته سوم خارج می شود و در ردیف کلمات بند الف دسته دوم قرار می گیرد.

دو کلمه کاردار و فرماندار از بر ساخته های فرهنگستان اول

است. کاردار ترجمه شارژ دافر (chargé d'affaires) فرانسه و انگلیسی است و تحت اللفظ به معنی متصدی کارها است. کاردار به شخصی اطلاق می شود که در سفارتخانه ها بعد از سفیر و وزیرمختار قرار دارد.

فرماندار عنوان شخصی است که کارش اداره امور یک شهر است و وظایف او با وظایف شهردار نزدیک است، جز آنکه مقام شهردار انتخابی است، اما فرماندار انتصابی است و قبل از انقلاب اسلامی نماینده شاه محسوب می شد و از او فرمان داشت. بنابراین در عین آنکه این کلمه یک عنوان شغلی است «دار» در آن به معنی دارنده است.

چنانکه می بینیم به طور کلی «دار» در سه دسته کلمات فوق دارای دو معنی است: ۱- متصدی و محافظ و نگهدارنده؛ ۲- انجام دهنده کار یا خدمت. اگر به فعل «داشتن» در فارسی معاصر نگاه کنیم می بینیم که یکی از معانی آن محافظت کردن است، اما انجام دادن کار یا خدمت جزء معانی آن دیده نمی شود و این معنی فقط در همین ترکیبات وجود دارد. همین نکته دلیلی کافی است بر اینکه «دار» را در این ترکیبات پسوندی بدانیم که دیگر از فعل «داشتن» جدا شده و معنی خاص خود را پیدا کرده است.

کلمات مختوم به «دار» اسمند.

(۲۴) «-ی» (=i-)

پسوند «-ی» نسبت گاهی به بعضی کلمات الحاق می شود و به معنی دارنده شغل و حرفه و سرگرمی دائمی و اشتغال است. این کلمات از نظر معنایی چهار دسته اند:

۱) در کلماتی که پایه آنها نام یک ماده یا محصول قابل خرید و فروش است، پسوند به معنی فروشنده است، مانند کبابی (کباب فروش، از کباب)، جگرکی (جگر فروش، از جگر یا جگرک، قس: صنار جگرک سفره قلمکار نمی خواد (نمی خواهد))، حلوائی (حلوا فروش)، نفتی (نفت فروش)، زغالی (زغال فروش)، نانی (نان فروش)، سیگاری (سیگار فروش)، خنزرینزری (خرت و پرت فروش)، نمکی، کاسه بشقابی، کت شلوار و غیره. در اینگونه کلمات از «-ی» معنی فروشنده و گاه خریدار (کت شلوار) فهمیده می شود. بیشک معنای کلمه پایه در دادن چنین معنایی به پسوند تأثیر تام دارد. «-ی» در این معنی می تواند به نام هر ماده یا محصول قابل فروش و عرضه ملحق شود. مثلاً می توان از شکلات، شکلاتی، از بادبادک، بادبادکی و از یخ، یخی ساخت، بدون آنکه این ترکیبات نزد اهل زبان کوچکترین غرابیتی داشته باشند.

۲) در کلماتی که پایه آنها نام مکانها، نهادها یا مؤسساتی است که افرادی در آنجا به کار اشتغال دارند، پسوند، شاغلین در آنجاها

را نشان می‌دهد، مانند اداری (کارمند)، دانشگاهی (کسی که در دانشگاه کار و معمولاً تدریس می‌کند)، فرهنگی (کسی که در وزارت فرهنگ- آموزش و پرورش کنونی- کار یا تدریس می‌کند: آموزگار، دبیر)، بازاری، حمامی (کسی که حمام دارد یا در آنجا شاغل است)، برقی (کنتورخوان یا تعمیرکار اداره برق)، گازی (کارمند و کنتورخوان اداره گاز)، ادبیاتی (کسی که در دانشکده ادبیات تدریس می‌کند)، بنگاهی و غیره.

۳) در کلماتیکه پایه آنها اسم معنی است، «دی» نشان‌دهنده کسی است که حرفه و سرگرمی او پرداختن به مصداق این اسمها است، مانند ادبیاتی (کسی که کارش پرداختن به ادبیات است: ادبیات چی)، عروضی (متخصص عروض)، نحوی، لغوی، دستوری. ۴) در الحاق به بعضی اسمها صرفاً نشان‌دهنده شغل کسی است که در ارتباط با مصداق این اسمها است: آشغالی (سپور). کلیه کلمات فوق اسمند.

۲۵) «یار»

پاول هرن (زبان فارسی نو)، ص ۱۹۲ «یار» را یکی از پسوندهای اسم ساز فارسی دری ذکر کرده که صورت پهلوی آن «دار» است و در کلمات شهریار، بسیار، بختیار، هوشیار، دامیار (صیاد)، رمیار (چوپان)، آبیار، دستیار، پُشتیار (حامی) و بازیار (بازدار، قوشچی) دیده می‌شود. پس از او نجم الغنی خان (نهج الادب، ص ۶۳۰) نیز در مبحث «حروفی که افاده نسبت کنند»، از «دیار» بحث کرده و در مورد معنی و مثالهای آن نوشته: «در هشیار و شهریار لفظ «دیار» اگر برای نسبت باشد حقیقت است و الامجاز، و برین قیاس آبیار و بازیار و بختیار و پیشیار... به معنی بول و قاروره... و لفظ بسیار از این عالم (= مقوله) نیست، زیرا که بس به معنی کثیر یا کثرت به فتح است و به معنی کافی نیز، و بسیار به کسر شهرت دارد، مگر آنکه گویند که گاهی تبدیل حرکات می‌شود.»

قریب و همکاران (پنج استاد) در دستور زبان فارسی (ج ۲، ص ۱۳۱) «دیار» را جزء پسوندهای اتصاف و مالکیت آورده و برای آن کلمات هوشیار، خردیار، بختیار، دادیار، و دولتیار را مثال آورده‌اند. قریب در جای دیگر «پسوندهای اتصاف و مالکیت»، ص ۴۶ درباره این پسوند چنین نوشته است: «ملازمت و اقتران و دارندگی را می‌رساند و عموماً به آخر کلماتی پیوسته می‌گردد که بر خوبی و نیکی و مانند آن دلالت کند: بختیار، خردیار، دوستیار، هوشیار، سعادت یار، دادیار... پساونده فوق قیاسی است و عموماً به آخر اسم معنی در آید، مگر در جائیکه از آن معنی یار و یاور و معین اراده شود: دستیار، آبیار، بازیار.»

در لغت‌نامه دهخدا نیز «دیار» مزید مؤخر (پساونده) شمرده

شده و برای آن چند معنی ذیل پیشنهاد شده است:

۱) «در برخی کلمات و بخصوص اسامی خاص چون اسفندیار، شهریار، بختیار، ایزدیار و جز آنها معنی «داده» را رساند»؛ ۲) «در کلماتی چون سعادت یار، ظفر یار، دولت یار به معنی قرین و ملازم آید»؛

۳) «در کلماتی چون آبیار، بازیار، رمه یار، دامیار (صیاد) و غیره به منزله ادات حرفه و مانند «گر» باشد»؛

۴) «در الفاظی نظیر چاریار (چهار یار) و شب یار به معنی رفیق و مصاحب باشد»؛

۵) «در کلمه کوهیار (قوهیار)، مازیار ظاهراً ادات امکانه است»؛

۶) «در الفاظ جدید دانشیار، دادیار، کونسولیار و جز آنها به معنی معین، معاون و یاور باشد». سپس در دنباله این مطالب در لغت‌نامه فهرستی از حدود پنجاه کلمه مختوم به «-یار» از روی فیش‌های دهخدا نقل شده است.

اگر بخواهیم معانی «-یار» را از نظر مؤلفان فوق جمع و دسته‌بندی کنیم، برای این کلمه معانی زیر به دست می‌آید:

۱) به معنی «دار» (دارنده) (هرن)

۲) به معنی داده (شده) (لغت‌نامه و هرن. ما این قسمت از نوشته هرن را نقل نکردیم)

۳) ادات نسبت (نجم الغنی خان)

۴) پسوند اتصاف و مالکیت (قریب، قریب و همکاران)

۵) ادات حرفه مانند «-گر» (لغت‌نامه)

۶) ادات امکانه (لغت‌نامه)

۷) به معنی قرین و ملازم (لغت‌نامه)

۸) به معنی رفیق و مصاحب (لغت‌نامه)

۹) به معنی معین و معاون و یاور (لغت‌نامه)

اگر به مثالهایی که مؤلفان فوق نقل کرده‌اند توجه کنیم می‌بینیم که بعضی از مثالهایی که هرن برای معنی «دار» آورده، مانند شهریار، بختیار، بازیار، آبیار، دامیار، رمیار، هوشیار و غیره در لغت‌نامه برای معانی «-گر» و «داده» آورده شده است، در حالیکه قریب و قریب و همکاران در بعضی از آنها مانند هوشیار و بختیار، «دیار» را پسوند اتصاف دانسته‌اند. همچنین «دیار» در مثالهایی مانند دادیار و دولتیار را که قریب و همکاران پسوند اتصاف و مالکیت دانسته‌اند، لغت‌نامه به معنی قرین و ملازم و معین و معاون آورده است. بنابراین آشکارا دیده می‌شود که وضع این پسوند از نظر زبان‌شناسان، دستورنویسان و لغت‌دانان به هیچ وجه روشن نیست.

از آنجائیکه بسیاری از مثالهایی که این مؤلفان تحلیل خود را بر مبنای آن قرار داده‌اند از الفاظ متروک و قدیمی زبان فارسی است و علاوه بر آن، بخشی از بحث دو تن از آنان یعنی هرن و

دهخدا بحث ریشه‌شناختی و مربوط به اصل تاریخی لغات (مانند اسفندیار و ایزدیار و شهریار) است، ما در اینجا اینگونه مثالها و مباحث را کنار می‌گذاریم و فقط مثالهایی را نقل می‌کنیم که در فارسی امروز به کار می‌روند و کوشش می‌کنیم بر اساس این مثالها به نقش «-یار» و معنی یا معانی آن دست یابیم.

کلماتیکه در فارسی امروز به «-یار» ختم می‌شوند تقریباً ازینقراردند: هوشیار، آبیار، دستیار، دادیار، دانشیار، استادیار، کنسولیاری، دفتریار، آموزشیار، بهیار، مهریار، بختیار و کوهیار (این سه مثال اخیر به عنوان اسم خاص به کار می‌روند).

در بعضی از این مثالها «-یار» صریحاً به معنی یاور و معین است، مانند استادیار و کنسولیاری. در بعضی دیگر نیز ظاهراً «-یار» به معنی «دار» و «دارنده» است، مانند هوشیار و بختیار (دارای بخت و اقبال)، اما در ۹ کلمه باقی مانده وضع و معنی «-یار» چندان روشن نیست؛ با اینهمه از روی معنی این کلمات می‌توان کم‌وبیش وضع «-یار» را در آنها روشن کرد.

دفتریار به معنی معاون سردفتر یا نفر دوم در دفترخانه (محضر) است. بنابراین ظاهراً «-یار» در اینجا به معنی معاون است، اما اگر بخواهیم از راه تجزیه صوری این ترکیب به معنی آن برسیم بیشک موفق نخواهیم شد، زیرا دفتریار لفظاً یعنی یار دفتر که فاقد معنی است و با معنی اصطلاحی این ترکیب سازگاری ندارد. به نظر می‌رسد که دفتریار باید مخفف *سردفتریار باشد که به علت طولانی بودن، جزء اول آن از همان آغاز وضع حذف شده است. به تعبیر دیگر سردفتر را ابتدا به صورت «دفتر» مخفف کرده، سپس «-یار» را به آن افزوده‌اند.

کلمه دانشیار نیز احتمالاً به همین صورت ساخته شده و جزء اول آن باید مخفف دانشمند باشد. این توجیه با وضع عملی و عینی دانشیاران نیز قابل انطباق است، زیرا در ایامیکه هر رشته دانشگاهی دارای یک کرسی بود و صاحب آن کرسی استاد نامیده می‌شد، برای متصدیان کرسیها يك معاون به نام دانشیار در نظر گرفته شده بود که علاوه بر تدریس در بعضی موارد، انجام دادن امتحانات استاد و تصحیح اوراق و اینگونه کارها نیز بر عهده او بود. واژه دادیار نیز به این قیاس می‌تواند مخفف *دادستان یار باشد، زیرا دادیار معاون دادستان است. در آموزشیار و دستیار نیز همین معنی معاونت و کمک دیده می‌شود. آموزشیار فردی است که در نهضت سوادآموزی در مقام پائین تری از آموزگار قرار دارد و دستیار هر نوع کمک کار و وردست است. آموزشیار را باید به «معاون [در امر] آموزش» و دستیار را به «معین دست» و «کمک دست» تفسیر کرد. بهیار کسی است که در بیمارستانها و درمانگاهها کارهای بهداشتی را انجام می‌دهد و مرتبه او پائین تر از پرستار است. بنابراین می‌توان آن را به کسی که در امر

بهداشت معاونت و همکاری دارد معنی کرد و از *بهداشت یار مخفف دانست.

باید یادآوری کرد که «-یار» در بسیاری از این کلمات رفته‌رفته از معنی معین و معاون و کمک کار تحول پیدا کرده و در معنی «هر فرد دارای مرتبه و مقام درجه دوم» به کار رفته است. این معنی در کلمات آموزشیار، دانشیار، دستیار و احتمالاً بهیار قابل تشخیص است.

پسوند کلمه آبیار امروز به روشنی مفهوم نیست، اما همچنانکه هرن نوشته در اصل احتمالاً از «-دار» گرفته شده است. تلفظ عامیانه و روستائی این کلمه «او یار» (ow yār) است و بعضی روستائیان آن را «او بیار» (ow biyār) تلفظ می‌کنند.

در سه کلمه کوهیار، مهریار و بختیار نیز «-یار» در تصور فارسی‌زبانان امروز به معنی دوست و یار و معاون و قرین است: کوهیار کسی که یار و قرین کوه است؛ مهریار کسی که یار مهر است یا مهریار او است؛ و بالاخره بختیار کسی است که بخت با او یار است یا او یار بخت است؟ تنها کلمه هوشیار باقی می‌ماند که «یار» در آن به معنی معاون و مددکار نیست، اما در اینجا نیز می‌توان «-یار» را به معنی قرین گرفت و آن را به کسی که قرین هوش است تفسیر کرد، اما این کلمه اندکی تحول معنی پیدا کرده و معنی بهوش و مراقب و نیز بیدار، در مقابل خواب و بیهوش، پیدا کرده است. بنابراین به نظر ما در فارسی امروز پسوندی به صورت «-یار» وجود ندارد.

مآخذ

- دهخدا، لغت نامه؛
- علی عسکروا، ط.، ترجمه م. موسوی، «پسوند وان / بان»، فرهنگ و زندگی، ش ۲۴، زمستان ۲۵۲۵ (۱۳۵۵)، ص ۷۷-۸۱؛
- فرهنگستان ایران، واژه‌های نو که تا پایان سال ۱۳۱۹ در فرهنگستان ایران پذیرفته شده است، از انتشارات دبیرخانه فرهنگستان، تهران، بدون تاریخ؛
- قریب، عبدالعظیم، «پساوندهای اتصاف و مالکیت»، نامه فرهنگستان، سال ۲، ش ۲، ۱۳۲۳، ص ۴۸-۴۴ (پسوند «-یار»);
- قریب و همکاران (پنج استاد)، دستور زبان فارسی، ج ۲، [تهران]، بدون تاریخ؛
- معین، محمد، اسم مصدر - حاصل مصدر، چاپ دوم، تهران، این سینا، ۱۳۴۱؛
- نگهت سعیدی، محمدنسیم، دستور زبان معاصر دری، کابل، پوهنتون [= دانشگاه] کابل، ۱۳۴۸؛
- نجم‌الغنی خان، نهج‌الادب، لکهنو، ۱۹۱۹؛

- Horn, P., «Neupersische Schriftsprache», in *Grundriss der iranischen philologie*, I/2, 1898-1901, pp. 1-200;
- Phillott, D.C., *Higher Persian Grammar*, Calcutta, 1919;
- Pejsikov, *Leksilogija sovremennogo persidskogo Jazyka*, Moscow, 1975.